

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم متعرض روایاتی که در باب تفویض بود و آن بابی که مربوط به تفویض الی النبی بود خوانده شد، ماند روایاتی که مربوط به تفویض ائمه است که در کتاب بصائر الدرجات مستقلا آمده است. در همین جلد ۸ از بصائر الدرجات در باب ۵ که به حسب تسلسل کلی صفحه ۶۹۳ می شود، در این جا عرض کردیم ایشان ۱۳ حدیث آورده که حالا ان شا الله متعرض بشویم.

حدیث شماره ۱:

این را ایشان آوردند حدیث اول.

عرض کنم راجع به سند این حدیث هم نسخ اختلاف دارد و هم شناختنش خالی از مشکل نیست. یک حاشیه مفصلی را محقق کتاب در این جا آوردند، علی ای حال آنچه را که ایشان به عنوان نظر نهایی به قول خودشان اختیار کردند در سند حدیث، اولاً یعقوب ابن یزید را که عرض کردیم از اجلاء است، از بزرگان است و ایشان میراث هایی را به قم آوردند که اشهرش همان کتاب ابن ابی عمیر است. نوادر ابن ابی عمیر که شش جلد است و سابقاً عرض کردم. این محمد ابن حسن ابن زیاد میثمی است، البته اصولاً در کتب حدیث ما این کلمه میثمی با تیمی اشتباه شده، یعنی مواردی هست که محمد ابن حسن تیمی است و در مواردی هم محمد ابن حسن میثمی است، اینها اشتباه شده و تشخیص داده، حالا وارد این بحث نمی خواهیم بشویم و باز هم با این که مرحوم آقای خوئی در معجم بعضی از موارد را بیان فرمودند باز هم هنوز مشکل دارد یعنی مواردی را ایشان تحت یک عنوان آوردند که درست نیست چون دیگه نمی خواهیم وارد بحث رجالی بشویم، فقط همین مقدار اجمالاً عرض بکنم که محمد ابن حسن تیمی پسر ابن فضال معروف است، حسن پدرش حسن ابن فضال ایشان را تیمی می گویند. هم تیمی داریم هم تیمولی، چون ایشان مولای تیم الله است و آن وقت در نسبت به اسمای مرکبه یا به

جزء اول می ویند مثل عبدشمس، یا عبدی می گویند یا عبشمی می گویند، اگر جزء اول باشد تیمی است و اگر مجموع اجزاء هر دو باشد تیمولی و تیم الله است، مولی تیم الله.

آن وقت این محمد ابن حسن یعنی ابن فضال پدر پسری به نام محمد دارد. گاهی شده محمد ابن حسن میثمی چاپ شده اما مراد تیمی است و بالعکس. این دیگه تشخیصش به حسب طبقات است و به نکات خاصی است چون الان نمی خواهیم وارد این بحث بشویم. و این محمد ابن الحسن ابن زیاد میثمی به احتمال قوی از خاندان میثم تمار باشد، کرارا عرض کردم که خود من هم الان میثم تمار گفتم، معتقدند که میثم ضبط صحیحش میثم است، بقیه غیر از ایشان میثم هستند. یعنی ابتدا لفظ میثم بوده، ایشان هم اصلش از خوزستان اهواز است و شاید میثم لفظ فارسی خاصی بوده که به این صورت میثم در آمده. علی ای حال میثم ابن یحیی تمار که معروف است که از خواص امیرالمومنین سلام الله علیه است.

ایشان خاندانی دارند که عده زیادیشان در روایات ما وجود دارند و عده ایشان هم مولف هستند و تقریباً می شود گفت غلبه بر این خاندان کلام است، متکلم هستند، بیشتر جنبه تکلم دارند و این خاندان اجلائی هم دارند. خود این آقا هم ثقة است، خود محمد ابن حسن ابن زیاد از ثقات است و از خاندان ایشان است. عرض کردم یک جایی دیدم یک کسی جمع کرده ده تا یا دوازده نفر را از خاندان میثم تمار این مثلاً شرح ابن میثم، آن میثم بحرانی ابن میثم است. اصولاً فقط میثم تمار میثم است، بقیه همه میثم شدند. بعداً اسم عوض شده است.

محمد ابن حسن ابن زیاد میثمی عن احمد ابن الحسن المیثمی، این هم که مسلماً جزء نوادگان میثم تمار است احمد ابن الحسن. آن وقت تصادفاً ما احمد ابن حسن تیمی هم داریم یعنی همان مشکلی که در اسم اول بود در اسم دوم هم هست، احمد ابن الحسن تیمی هم داریم و محمد ابن حسن تیمی هم داریم که هر دو برادرند و پسران حسن ابن علی ابن فضال هستند، راجع به خود حسن ابن علی تیمی هم داریم که مراد ابن فضال پدر است. علی ابن حسن تیمی هم داریم که مراد ابن فضال مشهور است. الان پیش ما مشهورتر از همه شان علی است. ابن فضال کوچکترین پسر حسن است. این محمد و احمد بزرگتر بودند. از همه شان کوچکتر علی است. لکن اشرشان

در روایات و در کتب و در تالیفات همین پسر کوچک علی ابن حسن است، علی ای حال تصادفا احمد ابن الحسن تیمی هم داریم و مواردی حتی در معجم است که اشتباه شده به این میثمی، احمد ابن حسن ابن اسماعیل ابن شعیب ابن میثم تمار، از نوادگان اسماعیل ابن شعیب، غرض این که ایشان هم توثیق شده چون اصولا خاندان میثمی ها خاندان مشهور و جلیل القدرند و بیشتر متکلم دارند.

عن ابیه، پدر ایشان را درست نمی شناسیم، حسن میثمی که ضبط صحیح اسمش حسن ابن اسماعیل ابن شعیب ابن میثم تمار است، این آقا را درست نمی شناسیم. البته میثم تمار همان طور که می دانید پدرش یحیی است، میثم ابن یحیی. در رجال شیخ ابن جا آمده میثم ابن عبدالله، احتمالا شیخ از آن مصدر نقل کرده، مصدر اشتباه بوده، بعید است قلم شیخ باشد.

علی ای حال پدر میثم معروف یحیی است، میثم ابن یحیی خیلی معروف است. این که در اینجاها آمده میثم ابن عبدالله، ظاهرا از اشتباه مصدری بوده که شیخ از آن نقل کرده است.

عرض کردم شیخ چون قائل به حجیت شد آنچه که دیده نقل کرده است لذا به عکس آنچه که الان متعارف است که می گویند شیخ تسامح و غلط دارد، به عکس این مطلب شیخ دقت دارد، نه این که تسامح دارد. بله آن نسخه غلط بوده و شیخ با امانت همان نسخه را نقل کرده، این مزیت ایشان است و عرض کردیم اصولا بررسی متن و مقابله متون، چون این بحث را هم ما اشاره بکنیم در حد اشاره. این کمتر بین اصحاب ما مطرح شده به این صورت است، مثلا فرض کنید روایت را آورده، از یک روایت دیگه از سند دیگه هم آورده. مثلا خود ما مقابله بکنیم اما مقابله متون کم شده و عرض کردیم در مورد ما، در مورد شیعه تقریبا تا آن جایی که می دانیم اولین کسی که پی برد شیخ مطالبی را در تهذیب نقل می کند روایاتی را نقل می کند که یا سندا و یا متنا و یا هر دو خدشه دارد مرحوم شهید ثانی در درایه است. در کتاب درایه خودش ایشان می گوید و حرف ایشان درست هم هست. یادم نمی آید قبل از ایشان کسی گفته باشد و بعد از ایشان پسر ایشان صاحب معالم در منتقى الجمان اصلا یکی از کارهای اساسیش مقابله متون است. خصوصا عرض کردیم که گفته شده که تهذیب شیخ به خط خود شیخ پیش شهید ثانی موجود بوده و بعد هم پیش پسر ایشان صاحب معالم. علی ای حال این کاری بوده که در اصحاب ما کم شده، انصافا خود بررسی متن حدیث در همان اوائل در خود اهل سنت از وقتی که بحث های حدیث شروع شد

راجع به متن هم صحبت کردند. بررسی کردند. اصلا در کتب درایه الحدیث یک بخشاش متن است، در کتب درایه الحدیث یک بخشاش متن است لکن در میان ماها انصافا در این قسمت تساهل است. الان هم که دیگه تساهلش بیشتر شده. من یک توضیحی را عرض کردیم که حدیث را یا به لحاظ صدور نگاه می کنیم یا متن یا مضمون. در میان شیعه چون یک مذهب محدودی به خودش است و مصادر خودش و رجال خودش و شخصیت های خودش، روی مضمون بیشتر کار شده، حالا متنش کم و زیاد دارد، واو دارد، فاء دارد، إن دارد، لأن دارد، روی آن خیلی دقت های متنی نشده به طور کلی، اصلا به طور کلی خیلی زیاد کاری روی متن نشده، اما روی مضمون چرا، بعضی ها این قدر کار روی مضمون کردند که اصلا اعتبار را به مضمون دادند. صدور و متن را کلا حذفش کردند، مثل کسانی که قائل به عدم حجیت خبر هستند، خبر را حجت نمی دانند دقیقا روی مضمون رفتند، مضمون را حساب کردند، نه کاری به متن دارند و نه کاری به سند دارند یا به کار های فهرستی.

علی ای حال شهید ثانی قدس الله سرّه ایشان شروع کرد، پسر ایشان صاحب معالم این مطلب را پیگیری کرد، عرض کردم انصافا منتقی الجمان بسیار کتاب خوبی است و در اولش هم ۱۲ فائده دارد برای حدیث شناسی شیعه خیلی خوب است، چون درایه را که پدر ایشان نوشته روی کتب اهل سنت است و کاملا نسخه ای است که عین عبارت آن اهل سنت است. اما پسر ایشان در این اول فوایدی که دارند مباحث حدیثی قشنگی دارد. مرحوم پدر شیخ بهائی هم دارد که وصول الاخبار الی اصول الاخبار، این هم بیشتر روی جهات حدیثی است که مربوط به شیعه است لکن ایشان مشکلش این است که اولاً تا اوائل حج دارد، بقیه را ندارد. خود معالم ایشان هم ناقص است، تا طهارت است. مقدمه اش را که الان به اسم اصول می خوانند و إلا خود معالم اسمش معالم المجتهدین است که این مقدمه بوده برای کتابش. مقدمه اش فعلا مشهور است، خود ذی المقدمه هم ناقص است رضوان الله تعالی علیه.

ثانیا احادیث موثق را ندارد و کذلک احادیث ضعیف را ندارد. فقط احادیث حسن و صحیح را دارد، دقت کردید؟ لذا یک محدوده خاصی می شود، کار خوبی است اما در یک محدوده خاصی است و حدیث صحیح و حسن و لذا اسم کتاب هم همین است، منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، فقط صحیح و حسن را از این چهار قسم معروف دارد.

عرض کردم بعدها چرا، البته آن راهی را که صاحب معالم با دقت پیگیری کرد به این دقت کمتر دارد یعنی بعدها هم با روی این مطلب خیلی کار نشد، هست اما کار نشد.

بعدها روی این مطلب اجمالا مخصوصا اخباری ها روی روایات و متون که مقداری آوردند آنجا ملتفت مشکل شدند که در تهذیب این مشکل زیاد است. عرض کردم از قرن دهم شروع شد به مثل صاحب حدائق قدس الله سره رسید. البته عبارت صاحب حدائق خیلی تند است، درست هم نیست مطلب ایشان و صلاح هم نبود چنین مطلبی را ایشان بگویند. ایشان می گویند قلّ ما توجد رواية عند الشيخ سلمت من الزيادة أو النقيصة أو التحريف أو التصحيف سنداً أو متناً که این عبارت از ایشان جزماً درست نیست، عبارتی نیست که شایسته شان ایشان باشد و اصولاً وقتی شیخ الطائفة است این مقدار در نقل حدیث تساهل دارد، چطور شیخ الطائفة می شود؟ علی ای حال عرض کردم نکته اساسی این است که شهید ثانی این نکته را ملتفت شدند که مشکل دارد لکن جوابش همین است که عرض کردم. شیخ نسخه را همان طور که دیده نقل می کند، بلکه فرض کنید در فهرست، ایشان از فهرست ابن بته زیاد نقل می کند در صورتی که نجاشی کم نقل می کند چون ایشان قائل به حجیت خبر بوده، ایشان یک مصدري به دستش رسیده و دستکاری در مصدر نکرده است. این دقت شیخ است، به تصور این آقایان خیال نکردند که شیخ خراب کرده. این دقت شیخ قدس الله نفسه است که متون را با همان وضعی که دیده نقل کرده، البته خب همه بشر اشتباه دارند، این طور نیست که بگوییم صد در صد شیخ هم معصوم از خطاست لکن به این درجه، مخصوصاً این که حدائق نوشته که خیلی زشت است. من تصادفاً کم دیدم اهل سنت معاصر این عبارت حدائق را بیاورند و إلا طعن بسیار بزرگی است، آقای خوئی در مقدمه معجم آوردند و دو سه مورد ذکر کردند لکن من در حدائق زیادتر از این دیدم، شاید من هفت هشت ده مورد را من دیدم، این عبارت را ایشان تکرار می کند، یک بار ندارد. آقای خوئی به نظرم دو بار دارد که نوشتند حدائق جلد فلان و صفحه فلان لکن من بیشتر در حدائق دیدم این مطلب را.

علی ای حال این نکته را خوب دقت بکنید، اگر میثمی با تیمی در کلمات شیخ یا دیگران اشتباه می شود اینها اولاً نساخ هست، احتمال نساخ است و بعد هم احتمال این که در شیخ آنی که ما می بینیم دقت مرحوم شیخ در نقل عبارت است.

بعد این حدیث به لحاظ یعقوب ابن یزید که از اجلاء است بد نیست اما آخر حدیث دارد عن احمد ابن الحسن که عرض کردم احمد ابن الحسن ابن اسماعیل ابن شعیب ابن میثم ابن یحیی تمار قدس الله نفسه است.

عن ابیه، پدر ایشان توثیقی ندارند. حسن ابن اسماعیل.

یکی از حضار: واقفی است؟

آیت الله مددی: بله گفته شده واقفی، نجاشی گیری دارد، می گوید این مطلب را کشی گفته و قد روی عن الرضا علیه السلام، نجاشی تامل دارد، نمی خواستم وارد این بحث بشوم. راجع به احمد گیری دارد، البته شیخ که نوشته واقفی و این را هم عرض کردم ما موارد نسبتاً معتناهی داریم که شیخ حکم به وقف کرده و نجاشی ظاهرش این است که اصلاً شیعه است و وقف او ثابت نیست، یکی هم سماعه، مثلاً سماعه را صدوق هم نوشته واقفی، به مناسبت حدیث عمر ابن حنظله داود ابن حسین را شیخ واقفی گفته ولی نجاشی گفته ثقة و عرض کردیم شواهد نشان می دهد که عبارت شیخ غلط است و منشا غلط شیخ را هم عرض کردم یک مقداری که ما پیدا کردیم دو تا احتمال در کلمات شیخ است، در اشتباهات ایشان در این قسمت است که یکیش این که کتاب کشی باشد، این مطلب در کشی آمده. سابقاً هم عرض کردم نجاشی نمی دانم چرا در اوائل کتاب فهرست سی چهل صفحه از اوائل عباراتی را از کشی می آورد که می خواهد بگوید این عبارات روشن نیست. من هم یک رساله ای نوشتم و استخراج کردم. اصل وقف ثابت نیست، این یک مطلبی بوده که در ماوراء النهر در کتاب کشی آمده است، این که شیخ از کجا این افراد را رمی به وقف کرده که نجاشی نکرده است، یکیش احتمالاً همین کتاب کشی باشد.

و عرض کردیم حالا من هم این نکته را بگویم چون جایی گفته نشده است، ظاهراً در کتاب کشی یک فصلی در شیوخ واقفیه بوده، این فصل الان به ما نرسیده است. دقت می فرمایید؟ الان در کتاب کشی فصلی که در شیوخ واقفیه است به ما نرسیده است. مرحوم نجاشی در یک جای دیگر دارد و ذکره ابو عمرو الکشی فی شیوخ الواقفیه، ما از آن جا فهمیدیم و إلا در کتاب کشی موجود فصلی در شیوخ

واقفیه نداریم. بعد از اصحاب اجماع یک چیزی دارد که اینها من اجله الفقهاء از واقفیه هستند. نه ظاهرش این است که ایشان یک بخشش اختصاص به واقفیه داشته که نسخه اصل کشی بوده. این که الان دست ماست تلخیص شیخ است، اختصار آن نسخه است.

یکی از حضار: البته مصدر کشی

آیت الله مددی: نجاشی از حمدویه نقل کرده و لکن می گوید قد روی عن الرضا علیه السلام، تامل بکنید. معلوم می شود در وقفش تامل دارد، ایشان در واقفی بودنش تامل دارد.

علی ای حال به لحاظ سندی حدیث خالی از اشکال نیست، به خاطر پدر احمد که توثیق روشنی ندارد.

یکی از حضار: کافی هم از همان نسخه صفار نقل کرده اما عن ابیه را ندارد.

آیت الله مددی: بله دیگه همین مشکل را دارد دیگه. این سقط ها و کم و زیاد ها هست و بعید هم هست که عن ابی عبدالله باشد، عن احمد ابن الحسن روی عن الرضا دارد. شاید هم بوده است.

عرض کردم در این هامش عباراتی را از کافی می آورد. اگر سند و متنا از کافی یا از بصائر یا مختصر البصائر می آوردند، حالا مختصر البصائر قرن هشتم و نهم است، آنی که قرن های نزدیک به ایشان است، ایشان اواخر قرن سوم است، کلینی دارد اوائل قرن چهارم و در مفید هم که اوائل قرن پنجم است اگر کتاب اختصاص مال ایشان باشد که بعید است مال ایشان باشد.

حدیث شماره ۲، البته همین طور که دیروز عرض کردیم این قومه علی ما اراد، این در بعضی روایات دیگه هم بود و بعضی های دیگه هم اضافات داشت یعنی از این بود

فَقَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ مَا آتَاكُمْ

عرض کردیم صوابش و ما آتاکم است. در قرآن واو دارد.

یکی از حضار: می گوید عینا آنچه به رسول الله تفویض شده به ما هم شده

آیت الله مددی: بله، فما فوض الی رسوله فقد فوضه الینا.

محل بحث این است که آنی که به پیغمبر تفویض شده بعینه به ما تفویض شده است. حالا این یک متن. متون را یکی یکی ان شا الله بررسی می کنیم ان شا الله.

حدیث شماره ۲:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ عَرَضَ كَرْدِيمَ ظَاهِرًا اشْعَرِيَّ بِأَنَّ
عَنْ أَبِيهِ

احتمال هم دارد مراد برقی باشد، چون پدر احمد خیلی به نقل کتب معروف نیست، برقی پدر چرا، احتمال دارد به حسب اصطلاح بنده مبانی فهرستی بیشتر چون هر دو احمد ابن محمد هستند و هر دو هم تصادفاً ابی جعفرند. یعنی ابوجعفر احمد اشعری و ابوجعفر احمد ابن محمد برقی.

علی ای حال احتمالاً برقی پدر باشد، احتمالش قوی است.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ

این عبدالله ابن مغیره جزء اجلاء است، و حدیثش الان نسبتاً زیاد است، در مجموعه ابواب فقه حدیث ایشان زیاد است. یک توضیحاتی راجع به ایشان باید داده بشود که فعلاً جایش این جا نیست.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ

احتمال می دهم شاید عبدالله ابن سنان را درک نکرده است.

عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيمَ

اشیم در لغت عربی، کلمه شام یعنی خال، کسی که روی صورتش خال است مرد را اشیم می گویند و زن را هم شیماء می گویند، شیماء یعنی خانمی که خالدار است و مرد هم اشیم، دیدم که بعضی ها ضبط کردند اشیم که اشیم بی اساس است.

موسی ابن اشیم توثیق واضح و صریحی ندارد، دقت می فرمایید؟ البته خود عبدالله ابن مغیره این جا جزء اصحاب اجماع است اگر سند را تا ایشان قبول بکنیم. خب شاهد قوی می شود عبدالله ابن سنان و بعد هم این روایت موسی ابن اشیم را ان شا الله بعد عرض می کنم این خواهد آمد به شماره های بعدی هم هست یعنی منحصر به این روایت نیست.

یکی از حضار: موسی با ابو الخطاب کشته نشد؟

آیت الله مددی: گفته شده موسی جزء خطابیّه بوده

حدیث شماره ۸ این باب هم باز موسی ابن اشیم است، و تقریباً مضمونش یکی است. من در بحث تعارض یک نکته ای را عرض کردم که ما بعضی از روایاتی که در تعارض و حل تعارض مثلاً از امام صادق سلام الله علیه داریم بعضی هایش متعرض کلی شدند و بعضی هایش متعرض مصادیق شدند. این از آن هایی است که متعرض مصادیق شده است چون نخواندیم. من عرض کردم نمی خوانیم. حالا دیگه چون این جا آمد عرض می کنم، ما غیر از این هم داریم، غیر از موسی ابن اشیم هم داریم که امام مثلاً مقابل این شخص دو جور صحبت کرد. یک دفعه کلی صحبت می شود و یک دفعه مصادیق صحبت می شود. این روایت یکی از نکاتش این است که موسی ابن اشیم می گوید امام جلوی من سه جور جواب داد. حالا متونش مختلف است.

قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ

مسئله را ذکر نکردند.

فَأَجَابَنِي فَبَيَّنَا أَنَا جَالِسٌ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بَعَيْنَهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافٍ مَا أَجَابَنِي ثُمَّ جَاءَ آخَرُ

این جا یکمی اختلاف نسخ را هم شرح داده که من حالا آن ها را نمی خوانم، آقایان مراجعه بکنند.

ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بَعَيْنَهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافٍ مَا أَجَابَنِي وَأَجَابَ صَاحِبِي

امام سه جواب فرمودند. این از روایاتی است که مصادیق تعارض را در خدمت خود امام مطرح می کند. چون روایات دیگه می گوید حدیث شما مختلف است. این یکی نکته اش مصادیقش است و مثل این روایت داریم اما زیاد نیست.

فَفَزَعْتُ مِنْ ذَلِكَ

خیلی نگران شدم

وَعَظُمَ عَلَيَّ فَلَمَّا خَرَجَ الْقَوْمَ نَظَرَ إِلَيَّ

خود حضرت فرمودند

فَقَالَ يَا ابْنَ أَشِيمَ

اشیم غیر منصرف است مثل احمد

يَا ابْنَ أَشِيمَ كَأَنَّكَ جَزَعْتَ قُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّمَا جَزَعْتُ مِنْ ثَلَاثِ أَقَاوِيلَ

این هم غیر منصرف است

فِي مَسْأَلَةٍ وَاحِدَةٍ فَقَالَ يَا ابْنَ أَشِيمَ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ (ع) أَمْرَ مُلْكِهِ فَقَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

این سابقا هم گذشت که خصوص امر ملک، امر ملک یعنی حکومتداری یعنی آن چه که در جامعه اجرا می کند. عرض کردم اصولا در

تفکر یهود سلیمان پادشاه بنی اسرائیل است، حضرت موسی پیغمبر بنی اسرائیل است.

وَفَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (ص) أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ أَمْرَهُ إِلَيَّ الْأُئِمَّةِ مِنَّا

این امره هم نیست یعنی در بعضی از نسخ هم این نیست، ایشان اضافه کرده است.

فَوَّضَ إِلَيَّ الْأُئِمَّةِ مِنَّا وَإِلَيْنَا مَا فَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (ص) فَلَا تَجْزَعُ.

البته این که از پیغمبر هم نقل شده باشد که در یک مجلس واحد سه تا جواب داده فعلا جایی ندیدیم.

حالا به هر حال اینجا آنچه که در این جا نقل شده از آیات است یکی قصه حضرت داود است که آن ظاهرا مربوط به حکومت و اوامر

ولایی است، طبیعت اوامر ولایی تعدد بر می دارد، مثلا همین امروز مصلحت این است که با فلان کشور رابطه داشته باشیم، فردا مصلحت

این است که نداشته باشیم و این مواردش فرق می کند، مثلا اگر بپرسد شما رابطه تان با فلان کشور چیست؟ می گوید خوب است.

یکی دیگه آمد می گوید نه، در یک شرایطی بد است، این ها می شود و پیش می آید، اگر امر ملکه باشد این در امور اجرائی می شود و اگر امر دینه باشد در اصل تشریع است.

حدیث شماره ۳، آن وقت در این دو تا حدیث خوب دقت بکنید چون ما فعلا می خواهیم متون را بخوانیم چون عرض کردیم در روایاتی که ما راجع به رسول الله داریم یکیش همین آیه هذا عطائنا است و یکیش و ما آتاکم الرسول است. یکیش هم و من یطع الله و رسوله است اما در روایتی که نسبت به ائمه آمده این آیه اول آمده است، فوّض الی سلیمان، آیه خاصی راجع به ائمه علیهم السلام ذکر نشده است. این را دقت بکنید! بعد آن جا داشت ادب نبیه، اینجا ندارد إن الله ادب نبیه، من آن جا هی نکات را عرض کردم از این جا به بعد نکات این متن را هم ملاحظه بکنید که اصولا آن متنی که راجع به رسول الله بود چه بود و این متنی که راجع به ائمه است این متن چیست.

حدیث شماره ۳:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ

که واضح است این جا مراد اشعری است.

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ

البته ضبط کردند در کتب اهل سنت، در مباحث حدیثی و رجالیشان هر دو درست است. هم عمیره صحیح است و هم عمیره، فعلا پیش

ما بیشتر عمیره معروف است. عن سيف ابن عميره عن ابي حمزة الثمالي که این را ابو حمزه ثابت ابن دینار

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ مَنْ أَحْلَلْنَا لَهُ شَيْئًا أَصَابَهُ مِنْ أَعْمَالِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ لَهُ حَلَالٌ

این مطلب مربوط به تشریع نیست، مثلا فرض کنید ظالمین رفتند جنگ کردند اجازه دادیم آن کنیز را بخرند، این اشکال ندارد چون

تمام این اموال ظالمین و غیر ظالمین مال ما است، ما اجازه دادیم. این مال تشریع نیست، این مثل همان قصه حضرت سلیمان در ملک

و در اجرائیات است.

لَا اِثْمَ عَلَيْنَا مِنْهُ

اینجا تفویض را به این معنا آورده است.

فَمَا اَحَلُّوا فَهُوَ حَلَالٌ وَمَا حَرَّمُوا فَهُوَ حَرَامٌ.

این اَحَلُّ و حَرَّمُوا یعنی در خارج و در اجرائیات. مثلاً شما از آن ارتشی که آنجا رفته کنیز نخرید، از آن ارتش دیگه بخرید. می شود که موارد را امام سلام الله علیه تشخیص بدهند، این اعمال ظالمین را نگیرید، آن ظالم دیگه اعمالش و اموالش را بگیرید. اعمال هم مراد یعنی به اصطلاح انسان در نظام اداری واقع بشود یعنی شخص شیعه می تواند در نظام اداری اهل سنت و ظالمین واقع بشود. عرض کردیم اصحاب ما در این جا، این در بحث مکاسب مفصل متعرض شدیم، طوائفی از روایات را دارند مثلاً جوائز السلطان، زکات، مثلاً کنیزی که آنها از جبهه آوردند. ما عرض کردیم این طوائف الان مختلف شده و در کتب متعدد اینها ذکر شده است لکن اگر یک کسی حال داشته باشد و اینها را جمع بکند این نتیجه نهایی تقریباً این جوری است:

یک: اشتغال به عمل ظالمین، چون عده ای از اصحاب ما حرام می دانند. مثلاً عرض کردیم اولین کسی که در حلیت او نوشته مرحوم سید مرتضی است. لذا رساله فی قبول عمل السلطان، در یک نسخه نجاشی قدیم چاپ شده فی قتل السلطان. ایشان سعی می کند می خواهد بگوید که خود اشتغال در نظام اداری فی نفسه حرام نیست مگر مرتکب حرام بشود. آقایان بعدی هم اضافه کردند مگر جزء عون ظلمه و اعوان ظلمه باشد.

علی ای حال یکی این، یکی هم اموالی که از سلاطین جور گرفته می شود. عرض کردیم اصولاً حالا با قطع نظر از روایات ما به طور، چون عرض کردم مسائل را از آن دید اجتماعی هم نگاه بکنید، اصولاً از همان اوائل کار که متأسفانه از زمان امیرالمومنین شروع شد عده ای که این بحث را شروع کردند که این سلطان ظالم است، این سلطان بر حق نیست، این سلطان اعمال زشت انجام می دهد و کار حرام می کند این جا یک اختلاف کلی پیدا شد. یک عده قائل به عمل مسلحانه ضد آن سلطان و تشکیل مثل همین داعش زمان ما، ولو یک قطعه از زمین را به قول خودشان به اسم حکومت اسلامی. خوارج بر این اساس درست شدند، اصلاً خوارج، البته اینها بعد مسائل

کلامی و مسائل فقهی هم توش وارد شد. خوارج در واقع تکفیری اند، اشتباه نشود چون واقعا غیر از خودشان را کافر می دانستند، این نکته را خوب دقت بکنید! مثلا فرض کنید داعش و یکی دیگه قائل است، اینها غیر خودشان. آن ها مطلق مسلمان های غیر خودشان را کافر می دانستند و حلال الدم می دانستند و مبنای کلامیشان و حتی فقهیشان این بود که اصولا ما واسطه نداریم. این که می گویند قول به واسطه، مراد از واسطه منزله بین المنزلتین، این منزله بین المنزلتین را قائل نبودند، یا شخص مسلمان است یا کافر است. دیگه راه سوم ندارد. واسطه را قبول نمی کردند. خود سلطان و خلیفه چون شراب می خورد و ارتکاب کبائر می کرد این که کافر بود. مسلمان هم چون امر به معروف نکرده اینها هم کافرند یعنی سر آنها این بود که چون ترک امر به معروف و نهی از منکر کردند اینها هم دیگه کافرند چون واسطه قائل نبودند، منزله بین المنزلتین قائل نبودند، و لذا همه را می کشتند و تفکرشان هم این بود که یک دار الاسلام درست بکنیم، مادام که این دار کفر است، خب طبیعتا چون عادات قیام می کردند و قیام های خونینی هم دارند که به شکست منتهی می شود تدریجا خوارج مخصوصا از قرن های دوم به بعد حتی اواخر قرن اول بیشتر به طرف مرزهای اسلامی رفتند، مثل سجستان، یمن، شمال آفریقا، مناطقی که از مرکز دور بودند، مناطق کوهستانی.

یکی از حضار: در نهروان چطور جمع شدند؟

آیت الله مددی: گفتم اواخر قرن اول، نهروان سال ۴۰ است.

یکی از حضار: اول چرا آ جا

آیت الله مددی: اول داخل جامعه اسلامی بودند. اصلا دارد که آن مردک پشت سر امیرالمومنین نماز می خواند، گفت لئن اشرکت لیحبطن عملک، حضرت سکوت کرد. پشت سر حضرت بلند شد جیغ زد و به حضرت امیر گفت تو مشرک شدی. چون بودند. حضرت امیر هم گفت تا اینها حرف هایشان را می زنند مشکل ندارد، دست به شمشیر نبرند. فعلا ما با اینها کاری نداریم. بعد که دست به شمشیر بردند مشکل شد و الا اولش در خود کوفه پشت سر امیرالمومنین نماز می خواندند و صراحتا حتی دارد که حضرت دست نگه داشتند، تا آمدند قرائن بکنند باز دو مرتبه گفت لئن اشرکت لیحبطن عملک، باز حضرت سکوت کردند، علی ای حال آن وضعی را که حضرت

داشت اینها تدریجا عرض کردم به عنوان دار الاسلام جدا شدند و سعی کردند جاهایی را داشته باشند. این یک تشکیلات بود، این طرفش را بگیرد.

یک تشکیلات هم عده ای از اهل سنت بودند که حاضر بودند که سلطان هر چه گفت نه فقط سکوت بکنند، بلکه بگویند درست هم هست، حکم الهی هم همین است. حکم شرعی هم همین است. آن وقت در وسط گفت المتوسطات متوسطات. یکی از این راه های متوسطات طریقه اهل بیت بود که با آن دستگاه و تشکیلات مخالف بود، قیام مسلحانه هم نمی کرد. بنایشان به این بود که در متن جامعه اسلامی باشند و به حاشیه رانده شوند و در متن بیخ گوش خلیفه مثلا هارون، بیخ گوش خلیفه هم باشند و حق را به مردم برسانند. آن وقت طبیعتا این جور تفکرات یکیش منتهی به ولایت فقیه شد که از امام صادق نقل کردیم از زمان ایشان. دیگه وارد این بحث نمی خواهم بشوم. حالا به یک مناسبت مختصری و این جور تفکرات طبیعتا این بود که:

یک: جزء نظام اداری اینها بشویم یا نه؟ الان هم در زمان ما در کشور های اسلامی این طور است مثلا کشورهای که تندند مثل وهابی ها،

دو: اموالی که می دهند چه به صورت شهریه، چه به صورت جائزه، چه به صورت هدیه. چه به صورت ساختمان می دهند. مثلا زکات را می روند جمع می کنند و بعد می فروشند. ما می شود آن گندم را بخریم یا نخریم؟ این که در روایات ما آمده لکن متفرق است. من الان برایتان عرض کردم. این را اگر کسی حال داشته باشد باید کل این روایت را که در اعمال ظلمه است از یک طرف و در طرف دیگه هم در مورد مالی، امور مالی الان در کتب فقه ما مخصوصا چون کتب فقه ما طولانی صحبت می کند فرض کنید جوائز السلطان اش یک جا آمده، زکاتش یک جا آمده، کذا یک جا آمده، هر کدامش یک جا آمده و معارض هم دارد نه این که صاف صاف باشد لکن عرض کردیم مجموعی که از آنها می شود در آورد این است که اشتغال به دستگاه های اداری اگر مستلزم کار حرامی نباشد و صدق عنوان اعوان ظلمه نکند ظاهرا اشکال ندارد. اموالی هم که از آنها گرفته می شود آن هم ظاهرا اگر بعینه حرام نباشد و غصب نباشد

اشکالی ندارد. این خلاصه این بحث است. این که فرموده فما احلّوا فهو حلال، اگر ائمه فرمودند حلال است می توانند بگیرند و اگر نفرمودند حلال است، البته این ربطی به تشریع و به آن تفویض الی رسول الله و سنن پیغمبر ندارد.

یکی از حضار: این عمومیتش شامل تشریع هم می تواند باشد. مانعش چیست؟

آیت الله مددی: احلّوا خلاف ظاهر است. ما اصابه شیئا من اعمال الظالمین.

آن وقت یک نکته دیگری را هم این جا عرض بکنم. البته این با شواهد است. این روایت را در اختصاص مفید دارد، من طریق آخر عن محمد ابن خالد طبرسی، احتمالا این بعض اصحابنا همین محمد ابن خالد طیالسی باشد، احتمالش هست، اصولا محمد ابن خالد طیالسی یکی از نسخه ها و یکی از چهره های معروفی است که از سیف نقل می کند، از سیف ابن عمیره. کسی که از سیف ابن عمیره نقل می کند محمد ابن خالد طیالسی است. البته ایشان به عنوان شیخ حدیث نام برده شده. ما به نظرم می آید که مرد بزرگواری باشد. حالا خیلی مشهور نشده است اما جلیل القدر باشد. این هم راجع به حدیث شماره ۳.

حدیث شماره ۴:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَدَبَ نَبِيَّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ

این در تعابیر سابق نبود. این علی محبته فقط این جا آمده. لکن ظاهرا مراد علی محبته یعنی آن طوری که اراده الهی بود، آن طوری که خدا می خواست، آن طوری که اراده حق بود.

فَقَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

عرض کردیم این آیه ذکر شده. در باب ادب رسول الله هم این آیه ذکر شده و هم آیه دیگه، خذ العفو و امر بالعرف.

قَالَ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ قَالَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ قَالَ

این قال یعنی ابواسحاق

ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوْضَ إِلَيَّ عَلَى (ع) وَ اتَّيَمَّنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَ جَدَّ النَّاسُ وَ اللَّهُ لِحَسْبِكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا

این بیشتر به جنبه تقیه می خورد. اگر گفتیم این کار را بکنید بکنید و اگر سکوت کردیم شما هم سکوت بکنید. این تفویض مال تشریع نیست.

وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ مِنْ خَيْرٍ فِي خِلَافِ أَمْرِنَا.

این اصطلاح مثل آن و ما آتاکم الرسول نیست، تعبیرش در این جا با آن جا فرق می کند.

عرض کنم که راجع به سند حدیث احمد ابن موسی در اول سند آمده است، ایشان در کتاب نجاشی به عنوان احمد ابن ابی ظاهر ذکر شده است. احمد ابن ابی ظاهر از اشاعره قم است لکن مولاست، خودش را به ولای چسبانده. اساسا ایشان اشعری نیست و ثقه است احمد ابن ابی ظاهر.

عن علی ابن اسماعیل، در این جا آمده، علی ابن اسماعیل در این طبقه و حتی طبقه بعدیش مشکل دارد، حتی آقای خوئی نقل کردند، یعنی در کتاب کشی نقل است که علی ابن اسماعیل همان علی ابن سندی است یا علی ابن سندی علی ابن اسماعیل است. بعد هم ایشان فرموده که باید تحقیق بکنیم آیا علی ابن سندی ایشان است یا شخص دیگری است یا علی ابن اسماعیل است یا نه. خب این مطلبی که ایشان فرمودند یک مقدار اسانید را آوردند، مطلب به آن حل نمی شود.

علی ای ابن اسماعیل در این طبقه، علی ابن اسماعیل ابن عیسی اشعری است، ایشان دقیقا پسر عموی احمد اشعری است. آن احمد ابن محمد ابن عیسی است، این علی ابن اسماعیل ابن عیسی است، ایشان پسر عموی احمد اشعری است و مرحوم نجاشی متعرض ایشان نشده چون کتاب ندارد. و مرحوم کشی در کتابش از نصر ابن سباح نقل کرده چون نصر ابن سباح، عرض کردم اصولا آن منطقه خوارزم و ماوراء النهر بیشترین تالیفات اولیه رجالی ما اصلا مال آنجاست. خود عیاشی دارد، نصر ابن سباح دارد، جبرئیل ابن احمد فاریابی دارد، خود کشی دارد و الی آخره. اینها بحث های رجالی را آن طرف داشتند.

در خود کوفه تولید علم بود، نسخ مختلف بود، خیلی دسته بندی قوی نشده بود. دسته بندی قوی را در قم کردند روی نسخ که ما عرض کردیم بحث های فهرستی شکل گرفت. بحث های رجالی در ماوراء النهر است. نجاشی متعرض ایشان نشده چون ایشان کتاب ندارد. علی ابن اسماعیل ایشان کتاب ندارد و لکن نصر ابن سباح متعرض ایشان شده که این علی ابن سندی همین است و این مطلب ایشان درست هم هست. آقای خوئی یک مقدار مرقوم فرمودند لکن مطلب این طور نیست و عرض کردیم ظاهرا در آن زمان چون اشاعره قم حتی بزرگان و اشاعره یا غیرشان مثلا انواع کنیز داشتند، شاید مثلا کنیزی داشتند که از هند یا سند بوده به اصطلاح آن زمان و بچه به حسب ظاهر به مادرش بیشتر می رفته ظاهرا به آن سندی هم می گفتند. سندی ابتدائا وصف بوده، بعد اسم شده. ما ابان ابن محمد بجلی هم داریم که به او هم سندی می گویند، سندی ابن محمد، این علی ابن اسماعیل است که به این هم علی ابن سندی می گویند.

علی ای حال مثل محمد حنفیه که ما می گوئیم نسبت به مادر، احتمالا نکته اش این باشد، به هر حال علی ابن اسماعیل ابن عیسی، عیسی پسر عبدالله است. این عبدالله جزء آن سه نفری است که اوائل به قم آمدند، از این برادران اشاعره اول دو نفر و بعد هم یک نفر بهشان اضافه شد، این عبدالله جزء آنهاست، زمان حجاج آمدند، زمان حضرت سجاد سال ۸۳ این ها به قم آمدند، علی ابن اسماعیل ابن عیسی ابن عبدالله اشعری است. ایشان از خودشان است. احمد ابن موسی از موالی آنهاست، مولای آنهاست لکن علی ابن اسماعیل از اینهاست.

ما یک علی ابن اسماعیل میثمی هم داریم، آن نوه میثم تمار است که الان اسمش را بردیم. گفتیم احمد ابن حسن ابن اسماعیل، این علی ابن اسماعیل است. ایشان هم روایات دارد و توضیحی را سابقا عرض کردیم تا آن جایی که ما می دانیم منحصرا در تهذیب است، در کافی و در کتاب فقیه روایات علی ابن اسماعیل میثمی تمار نیامده است. منحصرا در کافی و در تهذیب و منحصرا در نکاح است، در کتاب دیگری هم نیامده. توضیحاتی را عرض کردیم پس این علی ابن اسماعیل، علی ابن سندی است. عرض کردم یک برادری هم دارد محمد ابن سندی است. اسم های هر دویشان است، به نظرم یک برادر سومی هم دارد که حمام ابن اسماعیل. به نظرم حمام فکر می کنم نجاشی متعرض این شده. در این بچه های اسماعیل گفته ثقه، چون کتاب دارد. به نظرم حمام باشد و بعدها یکی دیگه هم پیدا کردیم، مجموعا چهار تا برادرند. فرزندان اسماعیل هستند و من عرض کردم، همین دیروز پیروز عرض کردم یک لیستی از آقایان داریم که

.....

به عراق رفتند و میراث های عراق را به قم آوردند. من جمله این دو برادرند، علی ابن اسماعیل یا علی ابن سندی و محمد ابن اسماعیل یا محمد ابن سندی. این دو نفر هم به عراق رفتند، مثل پسر عمویشان احمد اشعری و میراث های عراق را به قم آوردند. شأن این دو بزرگوار فقط مسئله نقل میراث است، خودشان تالیفات ندارند. گاهی شیخ می گوید له روایات، روایات یعنی نقل میراث، ایشان شانسان شان میراث است و ندارند، و طبعا هم خیلی توثیق واضحی هم برای این ها نیست، یعنی توثیق معتناهی هم نیست، لکن عرض کردم با مجموعه شواهدی که ما داریم انصافا نسخه هایی که ایشان آوردند در قم جا افتاده بوده، خوب دقت کردید؟ قمی ها این نسخه های علی ابن اسماعیل و علی ابن اسماعیل از برادرش محمد بیشتر روایت دارد. اصلا این جا نگاه نکنید، عن علی ابن اسماعیل عن صفوان. این یک نسخه از کتاب صفوان است که توسط علی ابن اسماعیل ابن عیسی اشعری قمی به قم آورده شده. توثیق واضحی نیست لکن انصافا شواهد قبول می کند یعنی ما گفتیم یک عده شان در راس این قائمه هستند، لیست هستند که خود احمد و یک عده شان هم همین وسطند، این جزء وسط هاست، خیلی امر روشنی ندارد اما انصافا در قم ما از ایشان روایات داریم. علی ابن سندی و اصولا در روایات است، نقش ایشان در نقل میراث است و عاصم ابن حمید هم که ثقه است. ابواسحاق هم ثعلبه ابن میمون که از اجلای اصحاب است، هم قاری بوده، هم فقیه بوده، هم محدث بوده و اِلٰی آخره

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين